

تحولات کردستان عراق: دو راهی حق و باطل

محور بحث رفیق مهتدی، همانطور که از عنوان نوشته هم پیداست، اینست که من و دفتر سیاسی یک قیام مردمی در عراق را اولاً ندیده‌ایم و ثانیاً آنرا تخطئه کرده‌ایم. رفیق مهتدی در اشکال مختلف یک سوال واحد را، که ظاهراً تصور میکند پاسخ "کلاسیکی" هم دارد و بخودی خود طرف مقابل را ذوب میکند، جلوی ما می‌گذارد:

"روشن است که اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنبال تمام شدن جنگ خلیج و برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، برعکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشاء شود؟"

به این سوالات برمیگردم. اما همینجا باید از رفیق مهتدی که با آن دقت در بحث فازها، لایه‌ها و مراحل مختلف یک بحران جهانی را تفکیک کرده است بپرسیم که این تنزل بحث به دو حالت حق و باطل مطلق از چه روست؟ آیا واقعا تحولات سیاسی در کشورهای دنیا، یا در تاریخ گذشته، یا قیام عادلانه اصیل مردمی است که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند و یا حرکت ارتجاعی و تحریک شده توسط ناسیونالیسم و امپریالیسم که کمونیستها باید آن را افشاء کنند؟ هیچ حالت سومی نمیتواند وجود داشته باشد؟ بعد از سالهای سال گفتن و نوشتن درباره سیاست و انقلاب و جنبش به اینجا رسیده‌ایم؟ ۱۸ برومر را نوشتند که ما این را بگوئیم؟ درباره انقلاب ۵۷ اینطور حرف زدیم؟ خیزشهای بلوک شرق را اینطور دسته‌بندی کردیم؟ از اشغال سفارت آمریکا در تهران چنین تبیینی دادیم؟ شورش کرونشوات را اینطور فهمیدیم؟ جنبش پرو-دموکراسی در چین را اینطور تجسم کردیم؟ آیا واقعا ذهن ما از تبیینی واقعی‌تر و چند وجهی‌تر عاجز مانده؟ سوقات ما، بعد از دهسال مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری گفتن، برای کارگر و کمونیست عراقی در فهم جنبش و وضعیتش چنین احکامی است؟ من تصور نمیکنم. واقعیت اینست که رفیق عبدالله هم اینطور فکر نمیکنند. این تشریفات تئوریکی است که ایشان بجا می‌آورد تا جواب جزوه من را بدهد. من نظرات ایشان را ناسیونالیستی خوانده‌ام و ایشان هم ظاهراً میبایست چیز بدی به من بگویند. "تخطئه انقلاب مردم" اولین و در دسترس‌ترین فرمولی بود که در محل یافت میشد و حتی به مرحله تولید انبوه هم رسیده بود. رفیق عبدالله همین فرمول حاضر و آماده را ازملی‌گرایان میلیتانت کرد در اروپای شمالی وام میگیرد. فرمولی که بر مبنای آن اگر انسان در آن به تقدیس هر آنچه در کردستان در ظرف ۳ هفته معین گذشت، با اشتباهات و ناخالصی‌ها و بند و بستها و رهبران و غیره‌اش، برنخیزد به یکباره به قعر جهنم سرنگون می‌شود. پاراگراف فوق فوراً نتیجه‌گیری شایسته خود را به منصفه ظهور میرساند:

"همین مساله اصلی است که جزوه رفیق حکمت رسماً درباره آن ساکت است. میگویم رسماً چرا که طبعاً (!) از لابلای استدلالها بخوبی میتوان پی برد که او با ارزیابی دوم موافق است. اما شما هرگز به صراحت چیزی در این مورد نمی‌بینید. بعکس این مساله با دقت خاصی نادیده گرفته شده است"

گیریم جزوه من یا قطعنامه دفتر سیاسی درباره مساله قیام و انقلاب در کردستان عراق ساکت باشد، چرا "طبعاً" روشن است که من با ارزیابی دوم موافقم؟ چرا این نمیتواند مثلاً حاکی از قائل شدن اهمیت کمتری برای مساله باشد؟ چرا نمیتواند مثلاً نشانه این باشد که موضوع مورد بحث آن جزوه این نیست؟ مساله این

است که دو قطبی خود خوشنود کن "یا این یا آن" و ذهنیت شیر یا خطی پشت آن اصلا قرار است این اتهام را به زیور تحلیل بیاراید. در مورد "سکوت" من و دفتر سیاسی در مورد انقلاب مردم پس از روشن کردن اصل مطلب توضیح خواهم داد.

۱- کدام آمریکا، کدام کنترا؟

بهرحال اجازه بدهید بحث خود را روی همین دو قطبی بنا کنم. هر دو طرف این دو قطبی میلنگد.

از بحث "تحریک آمریکا"، "کنترا" و "جنبش افغانستان" شروع کنیم یعنی "شق دوم". اینها عباراتی است که هم من و هم ایرج آذرین در نوشته‌هایمان برای خصلت‌نمایی وجوهی از واقعیات سیاسی در کردستان عراق بکار برده‌ایم. در مقابل، یک فضای رنجش‌تصنعی در مقابل این بحث ایجاد شده است که اولاً بر خلط مبحث و خود را به نفهمیدن زدن بنا شده و ثانیاً هدفی جز تحریک عواطف ملی ندارد. رفیق مهتدی در نوشته خود به سادگی میان آرمانها و خواسته‌های برحق مردم، جنبش کردستان، جنبش شورایی، قیام، و بالاخره رهبری ناسیونالیست سرمیخورد. اگر کسی ورود جنبش ملی در کردستان به مرحله تعرض نظامی را ناشی از تشویق و ترغیب و یا زمینه چینی آمریکا دانسته باشد، برای ایشان کافی است که ادعا کند "آرمانهای مردم" تخطئه شده و یا شوراهای "آمریکا ساخته" لقب گرفته‌اند، و لاجرم همت می‌کند ما و خواننده بی تقصیر خود را بعد از یک عمر کار در یک سازمان کمونیستی، آنهم با لحنی که انگار خود ایشان هم تازه متوجه شده است، در مورد مشقات مردم عراق از کرد و عرب و بمباران شیمیایی و فقر و استثمار در این کشور ارشاد کند. به من جواب بدهید اگر چیزی یا کسی یا نیرویی و یا حرکتی در کردستان توسط آمریکا تحریک نشد، بحث خود شما در مورد "توطئه آمریکا" و "احساس خیانت" مردم کرد و بحث تمام دنیا در مورد خیانت آمریکا به کردها از کجا آمده؟ قدری بحث خودتان درباره توطئه آمریکا را بشکافید تا معلوم شود امپریالیسم بالاخره چه کسی را به چه کاری واداشت تا "توطئه‌اش" عملی شود. مردم آواره در فاز سوم نسبت به وعده وعیدها و تحریکات آمریکا در فاز اول و عمل نکردن به آن در فاز دوم ابراز نفرت میکنند. این مردم، شما که نمایندگی انحصاری شناخت غم و درد و آرمان و مبارزه شان را دارید بگوئید، از چه حرف میزنند؟ اینکه "شورای آمریکا ساخته که نداریم" یک خلط مبحث پیش پا افتاده و نفهمیدن عامدانه حرف روشن طرف مقابل است. مگر کسی گفته شوراها به تحریک آمریکا ساخته شدند؟ نقش آمریکا در رویدادهای کردستان، یعنی همان فاز اولی که مهر خود را به فاز دوم و سوم زده، در جوانب مختلفی از رویدادهای کردستان و همان قیام به فتیش تبدیل شده شما قابل مشاهده است. زمان و شکل قیام، حکومت اجتناب ناپذیر حاصل از پیروزی قیام (یعنی همانها که شما بلافاصله بعنوان دولتمردان بعدی کردستان فکر تنظیم روابط با آنها می‌افتید)، سرعت پیروزی اولیه قیام، ترکیب اجتماعی و سیاسی و روانشناسی قیام کنندگان، سرعت و نفس شکست قیام، عواقب انسانی و سیاسی و موقعیت روحی حاصل از شکست قیام و نظایر اینها همه از سیاست آمریکا در منطقه و اوضاع ناشی از دخالت نظامی و تبلیغات آمریکا در عراق تاثیر پذیرفته است. این سرسوزنی به حقانیت خواسته‌های کارگران و زحمتکشانی که در قیام شرکت کردند (و البته نه همه کسانی که در فتح کرکوک و مناطق مهم نفتخیز حضور داشتند) خدشه وارد نمیکند. آیا من همین رادر یک صفحه کامل در جزوه اول در مقابل بحث لکه دار شدن و نشدن جنبش توده‌ها نوشتم؟ آیا این انتظار بیجایی است که بخواهیم کادرهای بالای حزب کمونیست جهان را با مفاهیم بیشتری از چند کلمه "قیام" و "توده‌ها" و "عادلانه" و "مردمی" و غیره درک کنند و به دیگران توضیح بدهند؟ آیا میشود آگاهی‌ای بیشتر از یک تقدیس دنباله‌روانه به میان همان قیام کنندگان شکست خورده‌ای که نظیر شما دنبال دلائل ناکامی خیزش خود میگردند برد؟ آیا اگر کسی این را بخواهد "شق دوم را برگزیده است"؟

بحث "کنترا" و "یونیتا" از اینهم روشن تر است. به کل مردم کردستان و به شوراها که نگفته‌اند کنترا. این توصیفی از احزاب جبهه کردستان بوده است. توصیف غلطی است؟ آیا خود رفیق مهتدی از قطعنامه اول به

بعد، در مقاله کارگر امروز و بویژه در همین "تخطئه انقلاب"، از هم کاسه شدن اینها با آمریکا، تکیه زدن به آن و در باد آن خوابیدن حرف نمیزند؟ آیا رهبران این جریانات خودشان با پیشنهاد هرچه پول بدهید آش میخورید سراغ وزارت خارجه آمریکا نرفتند؟ آیا در تلویزیون نگفتند که آمریکا به ما خیانت کرد چون به عملیات خود خاتمه داد؟ آیا مثلا یونیتا که بیش از یک دهه است دارد با اهداف مشابهی با دولت آنگولا میجنگد خیلی با قیاده موقت و اتحادیه میهنی متفاوت است؟ حالا یونیتا و کنتر گفتن به قیاده موقت هم اشکال پیدا کرده؟ آیا این رنجش حاکی از ارفاق به بورژوازی خودی و اختصاص دادن "نقد سوسیالیستی" به بورژواهای دیگران نیست؟ آیا واقعا اتهام "تخطئه قیام" اسم رمزی برای جلوگیری از "تخطئه اپوزیسیون ملی کرد" نیست؟ بنظر من اینطور است.

در مورد جنبش افغانستان کم لطفی زیادی صورت میگیرد. باز اینجا ما دو جنبش را مقایسه کرده ایم، نه سازمانهای یکی با مردم دیگری. جنبش ملی در کردستان عراق (و همینطور جنبش در جنوب عراق) را با جنبش ضد اشغال افغانستان توسط شوروی. این دومی هم سالهاست میجنگد و بمب میخورد و آواره و کشته و معلول میدهد. اینجا هم جنبش با دخالت وسیع توده مردم همراه بوده. اینجا هم رهبران سرشان به یک قدرت امپریالیستی بند بوده. اینجا هم حتما کمونیست دارد (کتابهای حزب را که مخفیانه میبرند و با علاقه میخوانند). اینجا هم مطالبات و آرمانهای مردم عادلانه و حق طلبانه است. میخواستند نیروی خارجی کشورشان را ترک کند و حتما مانند بقیه مردم دنیا میخواهند از فقر و ظلم و بیحقوقی خلاص شوند. مقایسه جنبش ملی کرد با جنبش ملی - مذهبی افغانستان چه اشکالی دارد؟ مذهب را میشود کوبید و ملی گرایی را نمیشود؟ ایدئولوژی و افق اجتماعی رهبری شان خیلی با هم فرق میکند؟ یا چون گروه فشار افغانی در حزب نیست و اگر هم باشد چند کارگر مهاجر و دریدر ساکن تهران و مشهدند که به این زودبها قرار نیست به مقامی برسند؟ آیا از میان کسانی که این مقایسه رنجیده خاطرشان کرده است کسی هست که حاضر باشد سمیناری درباره ارجحیت سیاسی و پرنسیپی جنبش ملی کردستان عراق بر جنبش افغانستان بدهد و متنش را به چاپ برساند؟

۲- "تحریک ناسیونالیسم"

اما جزء دوم شق دوم، یعنی ناسیونالیسم کرد، چه؟ آیا اصلا این مقوله ربطی به موضوع مورد بحث دارد؟ با حساب نوشته های رفیق مهتدی عملا خیر. ناسیونالیسم جنی است که باید برای دفع شر آن آیه ای در مورد "زدوده شدن پیرایه های رادیکال" از آن در "سالهای اخیر" خواند و بخود فوت کرد و سپس آن را بفراموشی سپرد و جهان واقعی را با مقولات خلق و مردمی و عادلانه تحلیل کرد. اصرار عجیبی وجود دارد که نقش و سهم ناسیونالیسم کرد در "جنبش کردستان" انکار شود. این بخصوص از جانب نویسنده ای که تمام نوشته اش در کارگر امروز حول "جنبش کردستان"، "کردها" و نظیر اینها دور میزند غیر قابل قبول است. تلقی رفیق مهتدی از ناسیونالیسم در نوشته اخیر عقب گرد نظری باور نکردنی ای را به نمایش میگذارد. مدتهاست که ما ناسیونالیسم را بعنوان جنبشی اجتماعی، بعنوان افق، ادراکات و تعلقات فکری و عاطفی ای که در ذهنیت خودبخودی توده های مردم نفوذ عمیق دارد، بعنوان یکی از ارکان خودآگاهی وارونه انسانها در جامعه بورژوازی و نظیر اینها توصیف میکنیم. میدانم از کی قرار شده است ناسیونالیسم دوباره با درکی مکانیکی در احزاب و گروه ها و سیاستمداران و از آن بدتر در پیشمرگان خلاصه شود. برای رفیق مهتدی اینکه "میدانیم که شروع قیام در سلیمانیه و حتی اتمام کار و تصرف مواضع نیروهای دولتی قبل از اینکه نیروهای پیشمرگه سازمانهای سیاسی فرصت رساندن خود به شهر را پیدا کرده باشند" بوده، و یاترکیب طبقاتی نیروی محرکه جنبش، که البته ایشان آن را به کارگران و زحمتکشان محدود جلوه میدهد، استدلالاتی در اثبات این است که جنبش در کردستان "در چهارچوب سنتی ناسیونالیسم نمیگنجد". گویی ناسیونالیسم همراه پیشمرگه سر کوه و یا همراه رهبران در تبعید مانده بوده است و یا اینکه کارگر و زحمتکش تا بحال نیروی محرکه جنبشهای ملی نبوده است. به همین ترتیب، بحث کسانی که از سهم ناسیونالیسم در رویدادهای کردستان عراق و عواقب تراژیک آن

صحبت کرده‌اند با فرمولهایی نظیر این که جنبش نتیجه "تحریک ناسیونالیسم" و "ایادی کرد امپریالیسم" نبود کاریکاتور میشود. این نوع استدلال‌ها و فرمولبندی‌ها در "تخطئه انقلاب" به وفور پیدا میشود و فقط میشود آنها را به حساب جار و جنجال علیه کسانی گذاشت که میخواهند چیزی علیه ناسیونالیسم کرد در این دوره بگویند. بگذارید فقط این را بگویم که هر تحلیلی از "جنبش کردستان" که نخواهد تن خود را به مساله ناسیونالیسم کرد بزند چیزی جز خاک پاشیدن در چشم همان کارگر و زحمتکشی که ظاهرا دارند برایشان دل میسوزانند نیست.

اگر بهرحال بحث درباره ناسیونالیسم کرد را با پافشاری به ایشان تحمیل کنید با این نوع مرزبندی‌های برآستی عمیق با ناسیونالیسم از بحث شانه خالی میکنند که:

"ناسیونالیسم کرد بعنوان یک جریان سیاسی بورژوایی در سالهای اخیر هرچه بیشتر بقایای پیرایه‌های رادیکال را از خود زدوده و جنبه‌های آشکارا ارتجاعی را در خود تقویت کرده است. این موضوع منجمله از طرف خود من در مقاطع مختلف بیان شده است."

اولا نمیدانم این پیرایه‌های رادیکال چه بوده و چرا برخلاف ناسیونالیسم مردم دیگر دنیا در مورد کردها این رادیکالیسم تا آخر قرن بیستم دوام آورده است و فقط این اواخر زدوده شده است. ثانیا، خوشحال میشوم اگر جزوه، کتاب و رساله‌ای از رفیق مهتدی علیه ناسیونالیسم کرد (و نه فقط حزب دموکرات) پیدا کنم. تصور میکنم اگر چنین چیزی قبلا نوشته شده بود عقب گرد رفیق به مواضع امروز به این سهولت صورت نمیگرفت. ثالثا، یک مقطع بسیار مهم از این "مقاطع مختلف" همان فاز اول معروف بود که در این مورد بخصوص از جانب ایشان هیچ چیز بیان نشده است.

گفته میشود:

"تحولات اخیر در عین حال که خود مقطع مهمی را در این جهت تشکیل میدهد، فرصتی برای به نمایش گذاشتن عملکرد این جهت‌گیری‌ها و مواضع ناسیونالیسم بود و تقابل آنها بامنافع توده‌های زحمتکش و رسیدن آنها به پایان خط، از نقطه نظر انقلاب توده‌ها، را نشان میدهد."

روشن است که اولاً ناسیونالیسم اینجا "اسم تئوریک" احزاب اپوزیسیون ملی عراق است و نه یک گرایش و حرکت اجتماعی و لذا از "عملکرد آنها" صحبت میشود و ثانیا منظور از تحولات اخیر هم همان "فاز دوم" است. ظاهرا، "عصر انقلاب پرولتری" و مارکسیست بودن ما که هیچ، عملکرد این جریان‌ها در "فاز اول" هم هنوز هیچ چیز راجع به رسیدن ناسیونالیسم به آخر خط "از نقطه نظر انقلاب توده‌ها" به رفیق مهتدی نمیگوید. و اگر کسی بگوید انتقاد ایشان به ناسیونالیسم محدود و سطحی و از موضع همان ناسیونالیسم رادیکال ظاهرا به آخر خط نرسیده سابق است کفر گفته است.

و بالاخره در باب مبارزه با ناسیونالیسم میخوانیم:

"اما بحث بر سر اینست که مبارزه واقعی با ناسیونالیسم و تلاش برای منزوی کردن آن در حرکت‌های سیاسی جامعه، پیش از هر چیز از راه پشتیبانی از حرکتها و جریانهای انقلابی، کمک به شکل‌گیری و تقویت گرایشها و جریان‌های کارگری و کمونیستی مستقل، کمک به رشد و گسترش نفوذ این گرایش‌ها و جریان‌ها و تحکیم پیوند آنها با توده کارگر و زحمتکش و با جنبش انقلابی توده‌ها مقدور است."

از فرمول پوپولیستی تحکیم پیوند کمونیستها با "جنبش انقلابی توده‌ها" میگذرم. سوال اصلی من اینست که

بالاخره چه کسی قرار است ناسیونالیسم را مستقیماً مورد نقد و افشاء قرار دهد؟ آیا حاضرم در مورد مبارزه با مذهب و یا مردسالاری و نژادپرستی همین حکم لطیف را بدهیم که راه واقعی مبارزه با اینها نه مقابله سیاسی رو در رو با آنها بلکه "تقویت" و "پشتیبانی" از نیروی دیگری در جامعه است؟ بالاخره محصول این تقویتها پیدایش جریاناتی مثل خود ماست. ما یک جریان "شکل گرفته و تقویت شده کمونیستی هستیم که اگر کسی در مقطع سمینار "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان" باور نمیکرد امروز دیگر دارد به چشم میبیند که ریشه‌های عمیق در طبقه کارگر در کردستان، آنهم در کشوری که حوزه فعالیت مستقیم ما نبوده است، داریم. تازه ما باید برای مبارزه با ناسیونالیسم به تقویت جریانات دیگری کمک کنیم؟ چرا اینقدر از پهلو و غیر مستقیم؟ این دور ارفاق به ناسیونالیسم کجا تمام میشود؟ از این گذشته نمیفهمم چرا در مقابل دفتر سیاسی حزب کمونیست که اتهامش گویا اینست که راجع به "قیام توده‌ها" کم و دیر حرف زده باید قهرمانانه افشاگری کرد و اتهام "لجن مال کردن" مبارزه توده‌ها و بیخبری از غم و درد مردم را به اطراف پرتاب کرد، اما در مبارزه با کسانی که در "قبال انقلاب توده‌ها به آخر خط رسیده‌اند" به "تقویت و پشتیبانی" کارگران و کمونیستها بطور کلی پرداخت؟ آیا واقعا تشخیص یک راست روی در مقیاس اجتماعی، و نه فقط در قلمرو تاکتیک، در این نگرش خیلی دشوار است؟ من تصور میکنم قدم اول در مبارزه واقعی با ناسیونالیسم مبارزه سیاسی و فکری واقعی با خود آن است. افشاء کردن و محکوم کردنش، نشان دادن اهداف سیاسی و اجتماعی و جایگاه تاریخی‌اش و بیرون کشیدنش از زیر هر پوشش نظری و فکری ظاهر سازانه‌ای است که مداوما بخود میگیرد. این شرط تقویت کارگر و کمونیست است و نه "نتیجه" آن.

برخلاف اصرار رفیق مهتدی ناسیونالیسم کرد، حتی اگر پیشمرگان هنگام قیام مسلحانه مردم سرکوه بوده باشند، در کل حرکت توده‌های مردم کردستان و حتی در خود جنبش شورایی (که بعدا به آن میرسم) حضور برجسته‌ای دارد. تقابل طبقاتی نسبت به مقابله کرد با دولت مرکزی نقش درجه دو دارد و تنها پس از پیشروی عمومی به مثابه کرد است که کارگر و بورژوازی کرد شروع میکنند تا رودرروی هم قرار بگیرند. افق پیشروی توسط مردم، همانطور که توسط رفیق مهتدی، در متنی ملی‌نگریسته میشود و تاکتیک عمومی ناسیونالیسم کرد و افق سیاسی آن بر حرکت توده‌ها غلبه دارد. خود رفیق مهتدی از جنبش و قیامی سخن میگوید که "در خلال آن" (یعنی در همزمانی با آن و بواسطه شرایط ایجاد شده توسط آن) شوراهای کمونیستها و کارگران حرکت مشخص خود را پی گرفتند. و دقیقا در "خلال" و بدنبال شکست همان جنبش است که حرکت کارگر و کمونیست کرد هم ناگزیر به عقب نشینی میشود. بقول خود رفیق مهتدی "شوراهای از دل قیام شکل گرفتند". اما قیام از کجا شکل گرفت؟ اینکه قیام کنندگان همان کارگران بودند مشخصه سیاسی جنبش را تعیین نمیکند و راجع به نفوذ و نقش ناسیونالیسم کرد هیچ چیز نمیگوید. کارگر و زحمتکش نیروی مادی اصلی همه جنبشهای توده‌ای دنیا است. سوال اینست که این حرکت توده‌ای از چه سیاست و دورنمایی تبعیت کرد و بطور مشخص پیروزی این "جنبش توده‌ها"، در چه وضعیت سیاسی جدیدی منعکس میشود. با اینحال، علیرغم همه سخنان رفیق مهتدی در تنزل دادن نقش ناسیونالیسم که اساسا برای مصرف این پلمیک گفته میشود، خود او ارزیابی واقعی‌اش از قدرت و نفوذ ناسیونالیسم کرد در تحولات اخیر را در نوشته‌اش بروشنی بروز داده و حتی سیاست عملی خود را تماما بر آن متکی کرده است. در پاسخ به نقد من از اعلام همبستگی ایشان با گروههای اپوزیسیون ملی کرد از جمله مینویسد:

"حفظ موقعیت سیاسی ما و تداوم فعالیت ما در منطقه ایجاب میکند که با این نیروها مناسبات تفاهم آمیزی داشته باشیم. همین ضرورت در سطح دیگری باعث شده است که ما با دولت عراق رابطه بگیریم و این رابطه را ادامه بدهیم و حتی ملاحظات خاصی را در کارمان بخود هموار کنیم. این مثل روز روشن است. فرض کنید کردها با حکومت مرکزی به توافقی پایدار و یا نیمه پایدار بر سر خودمختاری برسند. در آنصورت ما بلافاصله این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی یا شبه دولتی خواهیم دید."

بعد به مساله اعلام همبستگی و ادامه رابطه با این جریان‌ها می‌پردازم. آنچه اینجا مورد نظر من است، و بقول رفیق مهتدی از روز هم روشن‌تر است، اینست که در محاسبات رفیق چه در مقطع نوشتن قطعنامه اول و چه امروز، نتیجه محتوم پیشروی جنبش توده‌ای در کردستان تبدیل این جریان‌ها، یعنی جریان‌های ناسیونالیستی کرد، به صاحبان و یا شرکای قدرت در کردستان است. اگر این محاسبه درست است، آنوقت آن همه تخفیف دادن در نفوذ و قدرت ناسیونالیسم کرد در این جنبش و تصویر کردن آن صرفاً بعنوان یک جنبش "توده‌ای" با اهداف "متفاوت" از کجا می‌آید؟ اگر شوراها خصلت مشخصه این حرکت توده‌ای بودند و اگر توده‌های "کمابیش" رادیکال و "کمابیش" خلاص شده از ناسیونالیسم سرنوشت خودشان را بدست گرفته بودند، چرا انتظار دارید جریان‌های ناسیونالیست و نه شوراها و ارگانهای قدرت توده‌ای مقامات بعدی را تشکیل بدهند؟ اگر مثل روز روشن است که اینها صاحبان بعدی قدرت در کردستانند باید به همان روشنی باشد که اینها قدرت فائقه در "جنبش کردستان" هستند و هژمونی فکری و سیاسی و نظامی دارند. که ناسیونالیسم جریان غالب و کارگر مستقل از ناسیونالیسم یک نیروی خلاف جریان است. و بالاخره اگر این سیاست عملی تان است، دیگر چرا به کسانی که ناسیونالیسم کرد را یک فاکتور تعیین کننده در رویدادهای اخیر کردستان عراق میدانند و میخواهند به همین عنوان نقدش کنند بد و بیراه می‌گوئید؟ آیا برآستی "قیام توده‌ای" و "شوراها" در بحث شما ابزاری برای ساکت کردن انتقاد کمونیستی به ناسیونالیسم کرد به منظور جلوگیری از تیره شدن روابط با مقامات دولتی آتی نیست؟ آیا در واقع از فرط باور به قدرت و نفوذ ناسیونالیسم کرد و ناباوری به قدرت جنبش کارگری نیست که میکوشید جلوی انتقاد به ناسیونالیسم کرد را بگیرید؟ آیا انکار موجودیت و قدرت ناسیونالیسم کرد، درست مانند انکار موجودیت سرمایه داری در کردستان توسط چپ لیبرال و حزب دموکرات، یک نعل وارونه تئوریک برای دربردن اینها از زیر انتقاد کارگری نیست؟ مثل روز روشن است که چنین است.